

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى  
سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَأَشْرَفِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

امام صادق علیه السلام خطاب به عنوان بصری می فرمایند:

وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا

«بنده در قبال پروردگار خودش تدبیری نباید بیندیشد.»

راجع به این فقره و شعوب مختلفی که ممکن است از این فقره در شئون مختلف زندگی، زندگی به نحو عام که از او تعبیر به حکومت و سیاست مدن و یا زندگی به تعبیر خاص به معنای اشتغالات شخصی، چه در محیط کار و اشتغال به کسب و یا در محیط خانه و زندگی عائلی و یا در امور شخصیه که مربوط به شخص انسان است قرار شد که مطالبی عرض بشود.

تا بحال صحبت در مبانی حکومت اسلامی بود و بحث در اینکه در حکومت انبیاء چه ملاکهایی باید مورد توجه قرار بگیرد و چه مسائلی باید در این حکومتها بدان پرداخته بشود و از چه قضایا و مسائلی باید پرهیز بشود. مطلب در حد وسع جلسه

و دوستان تا هفته پیش نسبت به مبانی حکومت اسلامی تمام شد. البته مطالب دیگری هم هست که انشاءالله به یک نحو دیگری دوستان و رفقا ممکن است از آن مطالب پیدا کنند.

نکته انطباق این فقره امام صادق علیه السلام با مطالبی بود که راجع به تدبیر و تقنین قوانین

در حکومت اسلامی باید بدان پرداخته بشود. البته این مسأله در مورد سایر شئونی که عرض خواهد شد، هم مورد توجه قرار خواهد گرفت.

از یک طرف حضرت می‌فرمایند که بنده تدبیری نسبت به مسائل خودش نباید داشته باشد، در قبال پروردگار کارهای خودش را بر اساس تدبیر نباید قرار بدهد؛ از طرف دیگر آنچه را که ما طبق موازین عقلی و دلایل نقلی مشاهده می‌کنیم تنظیم دقیق امور اجتماعی و امور شخصی براساس موازین و مبانی موضوعه عقلائی و شرعیه است. چگونه بین این دو مطلب را وفق بدهیم؟

در جلسات گذشته صحبت به اینجا رسید که متقن‌ترین حکومتها و عالی‌ترین و راقی‌ترین اقسام حکومتها در دنیا و به طور کلی از ابتدای خلقت بشر تا انتهای آن براساس حکومت توحید است. فقط حکومت توحید است که می‌تواند آن ربط توحیدی بین انسان و بین پروردگار را به فعلیت برساند و از نواقص و قصورات در جامعه‌ای که آن جامعه ارتباط آنها با پروردگارشان ارتباط توحیدی است جلوگیری کند.

تمام حکومتها براساس یکسری افکار و نظرات و آراء شخصیه و توافقاتی است که از محدوده فکر بشر تجاوز نمی‌کند. بر همین اساس است که پس از مدتی به نقص یا نواقصی در آن قوانین می‌رسند و تبصره‌هایی را که برای آن قوانین وضع می‌کنند حکایت از همین، قصور نظرات و قصور آراء در کیفیت تقنین قوانین دارد. قانونی را وضع می‌کنند بعد متوجه می‌شوند فلان طیف و با فلان مسأله ناسازگار است، قانونی را وضع می‌کنند بعد متوجه می‌شوند که با فلان مسأله ناسازگار است، قانونی را وضع می‌کنند بعد متوجه می‌شوند که با بقیه قوانین وفق نمی‌دهد، بعد شروع می‌کنند برای حل و فصل کردن و در اینجا دیگر آراء و نظرات مختلف مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. اما خدای متعال در قوانینی که وضع می‌کند، در آن قوانین قصوری نسبت به قانون دیگر مشاهده نمی‌شود؛ زیرا تمام این قوانین منبث است از مبداء عصمت، عصمت نه به معنای نفس معصوم علیه‌السلام، عصمت به معنای حقیقت مطلق **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ ... الْحَج، ۶ الْحَج، ۶۲ لِقمان، ۳۰** آن حقیقت مطلقه و حقیقت لایتجزی و آن حقیقتی که **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ فصلت، ۴۲**

هیچ باطلی و هیچ نقطه نقصانی در این حقیقت راه ندارد و امتزاج بین حق و باطل در قانون الهی وجود ندارد. این حقیقت مطلقه است که منشاء برای تقنین قوانین است. بنابراین چطور می‌شود تصور کرد که در حکومت انبیاء و در حکومت ائمه علیهم

السلام و یا در حکومت اولیاء الهی که از نقطه نظر اتصال نفس به نفس مبارکه ولایت کلیه امام زمان خودشان متصل شده باشند و مطلب را بدون واسطه نفسانی خیلی دقت کنید در اینجا مسأله را بدون وساطت نفسانی از همان مبداء وحی و یا مبداء ولایت تکوینی و مطلقه اتخاذ می‌کنند دیگر در اینجا قصور، تقصیر، خلط و مزج بین حق و باطل نمی‌تواند به هیچ وجه من الوجوه معنا و مصداق پیدا کند.

در اینجا الآن این نکته در ذهنم خطور کرد گرچه مسأله یک جریان خصوصی بود، ولی حیفم آمد این مطلب را از رفقا و از دوستان دریغ کنم.

یک روز من نشسته بودم، یکی از افرادی که از دوستان مرحوم آقا بود در زمان سابق، قبل از انقلاب آمده بود برای دیدن ایشان، صحبت راجع به حکومت شده بود، خیلی عجیب بود، در همان زمانهایی که هنوز زمره بعضی از تغییرات و تحولات پیدا شده بود ولی مسأله‌ای شکل نگرفته بود و جریانی بوجود نیامده بود، راجع به این مسائل دقیقاً به یاد ندارم که مرحوم آقا چه مطالبی را به آن شخص می‌فرمودند، اشکالاتی در ذهنش بود و خیلی مسأله عجیب بود در وقتی این مطالب مطرح می‌شد که عرض کردم هنوز مسأله‌ای بوجود نیامده بود و در ذهن شخصی شاید به طور کلی اصلاً خطور نمی‌کرد که تغییر کلی و تبدل اساسی در نظام حکومتی کشور بوجود بیاید، ایشان داشتند برای آن شخص شرایط حاکم اسلامی و حکومت اسلامی را بیان می‌کردند و اینکه از شرایط و خصوصیات حکومت انبیاء و

حکومت اولیاء الهی این است که با آن مبداء ولایت مطلقه و مبداء خلافت کلیه الهیه ارتباط و اتصالی داشته باشد که دائماً بدون هیچ گونه تأخیری و بدون هیچ گونه فاصله زمانی و بدون هیچ گونه تأملی و بدون هیچ گونه دخل و تصرفی همان طور آن مطلب از ناحیه مقام ولایت بیاید و صرفاً زبان او و نفس او به عنوان معبر و به عنوان ممر و به عنوان واسطه برای کلمات ولی مطلق و امام زمان ارواحنا فداء قرار بگیرد. این شرط حکومت انبیاء الهی است. به این کیفیت وقتی که این مطلب را برای آن فرد مطرح می کردند، بعد یک تأملی کردند در این موقع آن شخص رو کرد به ایشان و گفت شما در ارتباط با این مبداء در چه حال و در چه کیفیتی هستید؟ این سؤال سختی بود، یعنی می خواست در بزنگاه مطلب و در بزنگاه آن موقعیت خلاصه میچ ایشان را بگیرد که خلاصه شما در این موقعیت به چه نحو هستید؟ ایشان مدت مدیدی سرشان را پایین انداختند و من خیال می کنم می خواستند به یک نحوی از جواب دادن طفره برونند، هی می خواستند سرشان را بلند کنند ولی هی دوباره سرشان را پایین می انداختند و می خواستند خلاصه ... ولی دیدند از آن طرف، او هم ول نمی کند خلاصه منتظر پاسخ است و آن شخص هم از علماء بود و فعلاً به رحمت خدا رفته است خدا رحمتش کند و همه هم می شناسید اگر اسم بیاورم. بعد سرشان را بلند کردند و گفتند: چطور من الآن در طبقه دوم بودند بر افرادی که در این طبقه اول از زن و بچه و فرزندانم اشراف

دارم، همین طور آن حضرت بر من اشراف دارد. این یک حرف شوخی نیست، این حرفی نیست که یک نفر عادی به زبان بیاورد؛ من این مطلب را تا به حال نگفته بودم در ارتباط با این مسأله دیگر دیدم در اینجا جایش است که باید این مطلب گفته بشود.

خب از آن طرف هم که ما به اخلاق ایشان و به صدق ایشان و به صحت کلام ایشان واقف هستیم. اولاً شخصی بود که از نقطه نظر علوم ظاهری در عالی‌ترین حد از نظر و رأی قرار داشت چه در مسائل شرعی و یا مسائل فلسفی و عرفانی و یا در مسائل سیاسی و اجتماعی و از آن طرف هم موقعیت ایشان و خصوصیت ایشان چیزی نبود حالا چه مطلبی برای ما این قضیه ثابت می‌کند، دیگر قضاوت مطلب بر عهده رفقا است.

این حکومت حکومت انبیاء خواهد شد، حکومتی که امام صادق علیه‌السلام آن حکومت را بدست بگیرد آن حکومت در آن عصمت مطلقه است، حکومتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را به دست بگیرد، در این حکومت عصمت است. حالا کار نداریم کارگزاران و حکام آن حضرت آیا بر طبق نظر و رأی امام علیه‌السلام عمل می‌کنند و یا اینکه آنها کوتاهی می‌کنند، به این کار نداریم. بودند افرادی در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام که مخالفت می‌کردند. عبدالله بن عباس خب مخالفت کرد، یا بعضی از حکام آن حضرت که حضرت آنها را مورد توبیخ قرار

می‌دادند. اینها افرادی بودند که مخالفت می‌کردند، ولی چیزی که بود این بود که امام علیه‌السلام نظرش و رأیش و مطالبی را که القا می‌فرمود و مسائلی را که مطرح می‌فرمود این مسائل و این مطالب عصمت محض بود. این نکته است و این مسأله در جای دیگر نیست. در کلام امام علیه‌السلام حق مطلق است و در کلام من و امثال من اشتباه و خطا؛ و اشکالی هم ندارد و بالاخره ما بشر هستیم و بشر اشتباه و خطا می‌کند و این مسأله مهمی نیست و برای ما هم نقصی نیست، برای امام نقص است ولی برای ما نقص نیست، ما که فرد عادی هستیم اشتباه و خطا می‌کنیم. انشاءالله خداوند در صورتی که نیتی در کار نباشد می‌بخشد. اما اینکه ما بیاییم و خود را در جای امام علیه‌السلام بنشانیم و کلماتی را که القا می‌کنیم و تعبیری را که می‌آوریم به نحوی باشد که بوی مشابهت و بوی تنظیر با کلمات و تعبیر امام علیه‌السلام را داشته باشد نعوذبالله این مسأله جای سؤال دارد و باید به این مسأله پاسخ گفت.

بنابراین چکیده مطالب جلسات گذشته با دوستان این شد که محوریت حکومت در حکومت‌های توحیدی و حکومت‌های حقه بر اساس مسأله و محوریت توحید قرار دارد، این نتیجه و چکیده این مسائل گذشته.

خب از آن طرف امام علیه‌السلام می‌فرمایند که بنده تدبیری در مسائل نباید داشته باشد. ما که این همه آمدیم گفتیم: تدبیر! باید در حکومت این کار را کرد، باید در

حکومت آن کار را کرد، باید این قانون را رعایت کرد، باید عدالت باشد، باید رعایت شؤون همه باشد، باید عرض، ناموس، مال و جان همه افراد حتی اهل ذمه باید در حکومت اسلامی محترم باشد، باید ارزشها را در نظر گرفت، باید ضوابط را بر روابط ترجیح داد، و از این بایدها خیلی گفتیم و رفقا خیلی از این بایدها شنیدند، حالا کدام بکار آید آن را خدا می‌داند، این بایدها به عنوان تدبیر و عنوان تنظیم عبد در برابر حکومت الهی و حکومت اسلامی باید به آن توجه بشود.

برای تطبیق این مسأله این نکته را باید عرض کنم: ما دو عالم داریم یکی عالم تکوین است و دیگری عالم تشریح، عالم تکوین عبارتست از عالم تقدیرات و نزول قضاء الهی در عالم قدر و در عالم تقسیم و در عالم مظاهر و تعینات و نشآت مادون. این عالم، عالم تکوین است، عالم تکوین یعنی عالم وجود و موجود، عالم ایجاد و هستی دادن و هستی بخشیدن. در این عالم آنچه که انجام می‌گیرد براساس تقدیرات الهی است که از لوح محفوظ در وقت خود و در زمان خود به واسطه وسایل و وسایطی در عوالم مادون بخصوص در عالم ماده و کون لباس وجود می‌پوشد. این عالم عالم تکوین است. بر این اساس خداوند انسان را خلق کرده است، به انسان ادراک داده، عقل داده و آن حقیقتی را که در وجود ملائکه قرار نداده است با آن مقام و با آن عظمت، آن حقیقتی را که حتی در وجود جبرائیل قرار نداده است، آن حقیقتی را که در وجود عزرائیل با آن قدرت که تمام موجودات در



برابر اراده و مشیت ملائکه مقرب خدا متواضع و خاضع هستند آن حقیقت را در وجود انسان قرار داده و بعد او را به لقب خلیفه الهی مفتخر کرده است. یعنی جبرائیل امین که تمام علوم را که بر علوم وجود افاضه می شود باید از دریچه نفس جناب جبرائیل عبور کند و به مقدار سعه وجودی هر وجودی در عالم وجود به آن مقدار نسبت به آن وجود افاضه می شود، وحی که برای انبیاء می آید به واسطه جبرائیل است، آن مراتب و صورتی که برای اولیاء خدا کشف می شود به واسطه وجود جبرائیل است، آن علمی که در این دنیا در عالم ماده و عالم ظاهر پیدا می شود، تمام اینها جرعه هایی است که به واسطه حضرت جبرائیل بر اذهان و بر افکار زده می شود، اگر میکروبی کشف می شود به واسطه جبرائیل است، اگر اکتشافی در این دنیا و اختراعی می شود به واسطه جبرائیل است، اگر مسأله ای نقاب از چهره او برداشته می شود به واسطه جبرائیل است، تمام این خصوصیات و این علوم به واسطه جناب جبرائیل است، ولی جبرائیل را خدا نفرمود: انی جاعلٌ فی الارض خلیفه، انی جاعلک خلیفتی، من تو را خلیفه خودم قرار دادم، تمام قدرتها در برابر قدرت جناب عزرائیل همه متواضع و خاضع هستند، وقتی که مرگ می آید دیگر بین شاه و غیر شاه فرقی نمی گذارد، بین مرجع تقلید و بین مقلد فرقی نمی گذارد، بین غنی و بین غیر غنی فرقی نمی گذارد، و یک ثانیه. .. **فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ** الأعراف، ۳۴ یونس، ۴۹ النحل، ۶۱ وقتی اجل

آنها بیاید اصلاً قابل کم و زیاد نیست. در همان وقت این مسأله انجام خواهد گرفت. واسطه کیست؟ واسطه جناب عزرائیل با این قدرتی که در عالم وجود دارد، خدا این را خلیفه‌اش نکرده اما خلیفه کیست؟

خلیفه انسان است. پس آن جوهره و آن مایه‌ای که در وجود انسان است و همان نشأت گرفته از مقام ذات پروردگار است که با خطاب.. **نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**... الحجر، ۲۹، ص، ۷۲ این مسأله را ابراز و اظهار فرموده است؛ این مسأله نشأت از ذات نسبت به سایر مخلوقات الهی وجود ندارد، سایر مخلوقات الهی در مراتب مادون ذات منبع و مبداء و منشاء آنها قرار دارد، جناب جبرائیل منبع وجودش از مراتب اسم و احدیت و از مراتب اسماء کلیه الهیه است، اما این واقعیت که انسان خلیفه الله است و مانند نه مثل بلکه مثال وجود پروردگار است، در تک تک افرادی که در اینجا نشسته‌اند این مسأله وجود دارد. یعنی تمام افرادی که در این مجلس هستند قابلیت فرا رفتن و بالاتر رفتن از مقام اسماء کلیه و از ملائکه مقرب و رسیدن به مقام ذات را دارند که بواسطه این نکته به عنوان خلیفه الله از آن مسأله تعبیر آورده شده است. این مطلب مربوط به عالم تکوین است.

براساس عالم تکوین خداوند عالم تشریح را مقرر فرموده یعنی عالم امر و نهی، عالم تکلیف، عالم مسئولیت، مسئولیت پذیرفتن.

خدای متعال ما را مکلف کرده است براساس آن تکلیفی که به ما متوجه می‌کند، بر آن اساس به آن نقطه مقصود و به آن فعلیتی که آن جهت خلیفه الهی را به منصفه ظهور برسانیم و همه ما البته من خودم را می‌گوییم، شاید همه ما تعبیر غلطی باشد، خب عذر می‌خواهیم، خود ما از این مسأله غفلت کردیم و غفلت می‌کنیم و خود را به غفلت می‌زنیم و متوجه آن واقعیتی که اگر آن واقعیت را پی‌گیری کنیم، اگر به دنبال برویم و اگر این واقعیت را به مرتبه فعلیت در بیاوریم، با نکات و با توجهاتی که عالم تکلیف برای ما مقرر می‌کند، آن گاه مثال برای حضرت معبود و حضرت محبوب خواهیم بود که احادیث قدسی از این نکته پرده برمی‌دارند.

عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی او مثلی.

اطاعت مرا بکن در مقام تشریح تا از نقطه نظر تکوین تو را همانند خود کنم.

أقول للشیء کن فیکون و تقول للشیء کن فیکون من به شیء

می‌گویم بوده باش، وجود پیدا می‌کند. تو می‌گویی بوده باش وجود پیدا می‌کند. این بوده باش و وجودی که پیدا می‌کند نه این مراتب ظاهری است که انجام می‌دهیم، نه این مسائل ظاهری است که بعضیها انجام می‌دهند، فرض کنید که مرده زنده می‌کنند، فرض کنید که یک صورتی را به صورت دیگر درمی‌آورند، اینها که مال پایین پایین‌های قضیه است.

أقول للشیء کن فیکون.

من می‌گویم بوده باش یعنی در همه مراتب وجودی تو به هر نعمتی از نعمات من در همه

اسماء کلیه من،

در اسم بی‌نهایت علیم، در اسم بی‌نهایت قدیر، در اسم بی‌نهایت حی، به هر مقدار که می‌خواهی بگو و جلو برو، به هر مقدار که فکرت و سعه وجودی تو اقتضا می‌کند بخواه و ببین به دست می‌آوری یا نمی‌آوری. اینجا همان مقامی است که پیامبر اکرم از خداوند تقاضا می‌کرد

رب زدنی فیک تحیرا

خدایا تحیر مرا هی بیشتر کن. حیرت مرا در خودت بیشتر کن. خب یک چیز گیرش می‌آمد که می‌گفت: حیرت مرا در خودت بیشتر کن. تا در قلب و نفس او چیزی وارد نشود که حیرت معنا ندارد. این مقام تشریح است.

براساس این مقام ما موظف هستیم طبق آنچه که خدای متعال به ما امر کرده می‌کند طبق آن انجام بدهیم. حالا در این چیزی که ما انجام می‌دهیم مطابق با تکوین او و مطابق با تقدیر او هم هست یا نیست این دیگر به ما مربوط نیست. بنده در مقام اطاعت باید آنچه را که مولا می‌گوید عمل کند. حالا آنچه را که مولا می‌گوید چیست و چگونه است، دیگر به او ارتباطی ندارد. آنچه را که مولا می‌گوید آیا در خارج هم جامه عمل خواهد پوشید یا نه دیگر به من ارتباطی ندارد. آنچه را که مولا می‌گوید آیا او مطابق با خواست و مطابق با نیت من هست یا نه، او دیگر به ما ارتباط ندارد. جهادی که می‌کنیم باید براساس تکلیف باشد نه بیشتر، صلحی که می‌کنیم باید براساس تکلیف باشد نه کمتر، ارتباطی که در جامعه برقرار می‌کنیم باید براساس تکلیف باشد. ارتباطات ما، علائق ما باید براساس تکلیف باشد.

دوستی و مودتی را که بوجود می‌آوریم باید بر اساس تکلیف باشد. قطع دوستی و مودتی که می‌شود باید براساس تکلیف باشد. تمام مسائلی که در جوانب ما می‌گذرد باید براساس تکلیف باشد، چه ما از ممشای و عالم قضاء و عالم قدر مطلع باشیم مانند ائمه علیهم السّلام و مانند اولیاء بزرگوار الهی که پرده‌های ظلمت و نور هر دو از جلوی چشمانشان برداشته شده یا اینکه متوجه عالم قضا و قدر نباشیم. فردا نمی‌دانیم چه اتفاقی خواهد افتاد، از مآل این مسأله اطلاعی نداریم، خب نداریم که نداریم، این مسأله مهمی نیست، حالا اطلاع داشتن برای انسان چه نفعی دارد وقتی که انسان بداند مکلف است که بر طبق این راه و بر طبق این مسلک عمل کند.

روی این جهت وظیفه یک بنده عمل بر طبق ظاهر است. آن ظاهر به هر کیفیتی که می‌خواهد باشد و باید طبق ظاهر جلو رود. مردم اقبال کنند یا اقبال نکنند، مردم روی بیاورند یا روی نیاورند. (چون بحث راجع به حکومت اسلامی بود، در سایر مسائل صحبت نمی‌کنیم. امروز فقط در این قسمت بحث و در نتیجه‌گیری که می‌کنیم فقط نسبت به این مطلب می‌پردازیم.) مردم به انسان رو بیاورند یا رو نیاورند، مردم از انسان خوششان بیاید یا خوششان نیاید، مردم به انسان به به و چه چه بگویند یا نگویند، مردم برای انسان حسابی باز بکنند یا نکنند، تعظیم و تکریم نسبت به انسان روا بدارند یا ندارند، تمام اینها از دیدگاه حاکمی که به آن جهت

غیبی و آن ربط ولایی نسبت پیدا کرده است تفاوتی نمی‌کند. آن حاکم باید فقط و فقط نظام تشریح الهی را مورد توجه قرار دهد، چون در خیلی از اوقات مسأله تفاوت پیدا می‌کند. نظام عالم همان طوری که عرض شد نظام امتحان است. امتحان هم با دگرگونی و تغییر و تبدل پیدا می‌شود. یک مرتبه می‌بینی جمعیت طرف مقابل زیاد شد، در ذهن انسان یک شبهه پیدا می‌شود، چرا الآن دور رسول خدا چند نفر بیشتر نیستند؟ پس این جمعیتی که دور رسول خدا بود کجا رفت. از این طرف شبهه پیدا می‌شود، از آن طرف قلوب مخالفین شادی می‌شود الحمدلله افراد کناره‌گیری کردند، الآن افراد کنار آمدند. ولی مؤمنین اینطور نیستند در آیه قرآن می‌فرماید: **وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا** الأحزاب، ۲۲ وقتی که مؤمنین این احزاب را ببینند که تجمع کردند و دست به دست هم دادند و لشکرها پشت لشکر و سیاهی‌ها پشت سیاهی دارند می‌آیند، مردم منافق و آنهایی که در قلوبشان تزلزل است آنهایی که یک مقداری متوجه شدند قضیه چیست، ولی این مقدار نیامده قلب آنها را در اختیار بگیرد. هنوز قلب آنها بین دو طرف ایمان و فکر در نوسان است، این گونه افراد یک مرتبه در وجودشان شک پیدا می‌شود، در آنها شبهه پیدا می‌شود. چرا؟ چون هنوز آن معیارهای سابق در ذهن آنها وجود دارد، هنوز آن مبانی سابق که حق را در کثرت، در شایعات، در اشاعات، در آن مسائل چشم‌گیر، در آن مسائلی که

خب طبعاً افراد دنیا برای رسیدن به مطاوی دنیا از این گونه مسائل استفاده می کنند، از تظاهرات استفاده می کنند، از اجتماعات استفاده می کنند، از زیادی و کثرت آراء استفاده می کنند، از این خوش و بشها و تعظیم و تکریم ها استفاده می کنند، هنوز این موازین در دل اینها رسوخ پیدا کرده و بیرون نیامده، هنوز این مبانی در دلها مستقر شده و چون این مبانی هست وقتی که یکی از آن مصادیق آن مبانی در خارج تحقق پیدا کند، قلب یک دفعه می آید این طرف. حالا این طرف رسول خداست، این طرف امیرالمؤمنین است، این طرف فرض کنید که امام زمان است (علیهم السلام) ولی این طرف یک نفر برای آنها به حساب می آید نه همه افراد. پیغمبر را یک نفر می بیند، امام زمان را یک نفر می بیند، اگر امام زمان همه افراد باشد خب دیگه اصلاً چشم نباید [غیر] او را ببیند، چشم نباید دیگر غیر از او را ببیند. به قول مرحوم سید احمد کربلایی اعلی الله مقامه وقتی که مرحوم کمپانی رضوان الله علیه راجع به مسأله رؤیت کثرتی اشیاء و مسأله تشکیک وجود با مرحوم سید احمد صحبت می کند، مرحوم سید احمد جواب دندان شکن به ایشان می دهد مؤدبانه ولی بسیار دندان شکن می گوید: از مطاوی کلمات آن بزرگ استفاده می شود که خداوند چشم این بنده را به روی همه کثرات و ماسوای خودش کور گردانیده است و غیر از او را نمی بیند، خدا کورترش گرداند! یعنی این چشمی که غیر از خدا را نمی بیند، حالا شما بر این خلایق ده برابر هم اضافه کن، باز کور است. اگر آدم

کور وارد این مجلس بشود، آدم نابینا در این مجلس ده نفر باشند نمی‌بیند، یک میلیون نفر هم باشد نمی‌بیند، تفاوتی نمی‌کند. اگر صد میلیون هم باز اضافه شود نمی‌بیند. چرا نمی‌بیند؟ چون نمی‌بیند. این دیدن برای کسی مؤثر است که چشمش ببیند. اما وقتی یک عارف چشم از غیر خدا می‌بندد و فقط او را می‌بیند و او را مستقل بالذات در همه عالم وجود می‌بیند و تمام خلایق را مرآت و به جنبه عرضی نگه می‌کند نه به جنبه استقلالی، گیرم بر اینکه فرض می‌کنیم فرض که اشکال ندارد، گرچه از نقطه نظر ریاضی و همین طور از نقطه نظر فلسفی عقلاً محال است، هم از نظر ریاضی و هم فلسفی، این عالم، اجرام سماوی کیهان و این عوالم منظومه و غیر منظومه کهکشان عالم وجود این الآن با این وسعت لایتناهایی که دارد، دو برابر شود باز آن جنبه غیر استقلالی اش سر جای خودش محفوظ است؛ این جنبه اتکای به پروردگارش باز سر جایش محفوظ است. گیرم بر اینکه این عالم وجود صد برابر بشود خب صد برابر بشود. یعنی چقدر الآن ما از کرات، از ستارگان، سیارات، کهکشانها، اجرام سماوی داریم، از نقطه نظر ریاضی و فلسفی غلط است ولی از نقطه نظر یک فهم عامیانه فرض می‌کنیم که این عالم وجود تبدیل به صد برابر بشود باز همه مخلوق هستند، هیچ وقت این صد برابر شدن اینها را خالق نمی‌کند. اگر دویست برابر بشوند باز دویست برابر مخلوقند، یک میلیارد



برابر هم بشوند باز مخلوقند. از مخلوقیت یک پله بالاتر نمی‌روند، نه یک پله یک میل بالاتر نمی‌روند و خود را به خالقیت نزدیک نمی‌کنند.

این لیوان که الآن فرض کنید در کنار من هست اگر این لیوان را این دوست محترم ما آب در آن نریزد این لیوان همیشه خالی خواهد بود. حالا اگر امثال این لیوان شما هزار تا در این اتاق بچینید تا يك شخصی نیاید این لیوانها را پر نکند این لیوانها خالی است. این هزار تا لیوان بشود دو هزار تا لیوان، باز پر نمی‌شود. صد هزار تا لیوان، هر چه بیشتر بشود احتیاج بیشتر می‌شود. زحمت آن پر کننده بیشتر می‌شود، هی باید کمرش را خم کند یکی یکی اینها را پر کند. البته برای خدا کاری ندارد. منتها اگر جنبه مادی داشته باشد، بخصوص که طرف دیسک هم داشته باشد خب دیگر سر صدمی همانجا می‌نشیند، در حالی که خداوند دارد که .. **اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْـِ بِخُلُقِهِنَّ ...** الأحقاف، ۳۳ از خلق اینها هیچ وقت خدا به ستوه در نمی‌آید.

این مسأله و این جهت آن جهتی است که در دیدگاه یک عارف است، عارف هیچ گاه به کثرت نگاه نمی‌کند. یکی از معیارهایی که خداوند به دست ما می‌دهد، همیشه عارف به وحدت نگاه می‌کند نه به وحدت به معنای یک وحدت نقطه‌ای و مشارئیه، به آن وحدت ذهنی خودش عارف نگاه می‌کند. هزار نفر می‌آیند در مقابل یک عارف می‌ایستند، عارف تمام این افراد را مجسمه می‌بیند، همه اینها صحبت

می‌کنند می‌گویند خب بالاخره یک ضبطی توی اینها گذاشته‌اند، دارند اینها حرف می‌زنند. فرض کنید که یک مجسمه، یک ربات را شما در نظر بگیرید، بعد هم یک نوار در آن بگذارند، سپس از دهان این ربات فرض کنید که صدا بیرون بیاید هیچ وقت در ذهن شما پیدا شده که این عقل دارد، شعور دارد، نه، برنامه است که پروگرامه شده، برنامه شده به آن داده‌اند، این طبق آن برنامه می‌آید کار می‌کند، دستش را تکان می‌دهد، صدایی از دهان او خارج می‌شود، فرض بکنید که صحبت می‌کند. ولی هیچ‌گاه این اعمال ظاهر شما را به شعور و به حیات او نمی‌رساند. هزار تایی غیر از اینها هم انجام دهد باز شما می‌گویید این بدون شعور و بدون حیات است.

در دیدگاه یک عارف تمام مخلوقات عالم وجود حکم ربانیت را دارند، حکم مجسمه را دارند، مجسمه‌ای که آن جنبه تعلق و آن جنبه ربط است که فقط به اینها حیات می‌دهد. آن جنبه اتکاء به پروردگار را از اینها بگیری همه اینها ربانیت هستند، همه اینها باد هستند، همه اینها بادکنک هستند، همه اینها عروسک هستند، هیچ وجود استقلالی در اینها ندارد. لذا می‌فرماید **وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا** الأحزاب، ۲۲ وقتی که مؤمنین احزاب را دیدند گفتند این همان چیزی است که خدا به ما وعده داده، وعده بهشت، وعده رفتن به نعمات الهی الان پیدا شده، ای کاش ای احزاب شما زودتر می‌آمدید، ای کاش زودتر به جنگ اسلام می‌آمدید، ای کاش زودتر

می‌آمدید تا اینکه خداوند آن توفیق شهادت را زودتر نصیب ما می‌کرد. چرا الآن آمدید؟ سال گذشته می‌آمدید. **هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا** تسلیم آنها بیشتر می‌شود، ایمان آنها بیشتر می‌شود. اما کفار تا اینها را می‌بینند شروع می‌کنند لرزیدن! چه شد ای رسول خدا، تو که به ما وعده دادی، تو که به ما وعده دادی همه جا را می‌گیری، تو که به ما وعده دادی مکه را می‌گیری، یمن را می‌گیری، هند را می‌گیری، کذا را می‌گیری چه شد؟ الآن به یک ساعت کار ما تمام است. خب این یکی از ملاکهای برای دو طرف است. آن طرف، زیادی را ملاک می‌بیند و این طرف وحدت را ملاک می‌بیند. آن جهتی را که خدا در او قرار داده او را ملاک می‌بیند. حالا به یک مسأله اشاره می‌کنیم. عالم وجود که همان عالم تشریح است، یعنی در کنار عالم تشریح به جریانش ادامه می‌دهد، برای این مسائل و برای این کمالات نظام امتحان را خداوند قرار داده. در این نظام امتحان است که اصلاً مسأله تشریح مفهوم پیدا می‌کند، مسأله تشریح هویت خارجی پیدا می‌کند. اگر امتحان نباشد خب همه به یک منوال حرکت می‌کنند، اگر تغییر و تبدلات نباشد همه یک نحوه حرکت می‌کنند، همانطوری که خدای متعال برای هدایت مردم و برای به فعلیت درآمدن آن استعدادات مبانی را قرار داده، کتاب آورده، مطالب بیان کرده، برای توجه و اسوه قرار دادن در مسائل بزرگانی را در اختیار قرار داده است؛ همین طور در کنار این

قضیه شیطان مطالبی را به همان کیفیت می‌آید قرار می‌دهد. یعنی عالم، عالم امتحان است دیگر، اگر حضرت موسایی بیاید با ید بیضا و با آن عصای مخصوص در کنارش سحره هم قرار می‌دهد، آنهایی که می‌آیند و چشم مردم را گول می‌زنند و احساسات مردم را در اختیار می‌گیرند، آنها هم همین طور در کنارش می‌آیند. اگر فرض بکنید که حضرت موسی با معجزاتش می‌آید، سامری هم از آن طرف می‌آید و یک کارهایی را انجام می‌دهد که آن افرادی که باید گول بخورند و فریب بخورند و مورد امتحان قرار بگیرند آنها هم می‌آیند این را هم می‌بینند.

بله آن سحره به حضرت موسی گفتند **قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ**

الأعراف، ۱۱۵ اول من القی یا تو می‌اندازی، اول تو بیا نشان بده. خلاصه اول بیاور آنچه را در آستین داری به ما نشان بده یا اینکه ما شروع کنیم. حضرت موسی **قَالَ أَلْقُوا** شما اول آنچه را دارید بیاورید. خب شاید حضرت موسی خواسته اولاً احترام آنها را نگهدارد، در مقام تواضع می‌گوید: نه، شما بفرمایید. بالاخره شما چند نفر هستید، جمعیت‌تان بیشتر است. یا اینکه نه، او در يك مقام اطمینان و در يك مقام اعتمادی هست ... **فَلَمَّا أَلْقُوا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ ...** الأعراف، ۱۱۶ ببینید شیطان نمی‌آید يك کنار بایستد و دست بسته همین طور نگاه کند و ببیند که پیغمبری آمد و با مسائل ظاهر دارد می‌آید جلو و مردم را در اختیار می‌گیرد. ید بیضا مسأله ظاهر است، عصا مسأله ظاهر است، ازدها شدن و حیه شدن و مار شدن مسأله ظاهر است، می‌گوید هان تو با مسأله ظاهر می‌آیی من هم با ظاهر می‌آیم؛  
تو

عصا می آوری که تبدیل به اژدها بشود، من هم سحر را به این مردم یاد می‌دهم که با سحر و جادو و امثال ذلك تحريك قوایی را بکنند و به واسطه آن، امور غیر عادی از آنها سر بزنند، لذا سحر و جادو و اینها ما داریم. **فَلَمَّا أَلْفَوْا سَحْرَوا أَعْيَنَ النَّاسِ** چشم مردم را تسخیر کردند، به سحر در آوردند اعین و نظرهای مردم را. .. **وَ جَاؤُ بِسَحْرِ عَظِيمِ** الأعراف، ۱۱۶

خیلی سحر بزرگی آوردند. این شبکه‌های اینها و این طنابهایی که در دست داشتند با همان اراده نفسانی که از آنها در ملکوت این شباک وارد می‌شد و صور مثالی آنها را تصرف می‌کرد شروع کرد نفس اینها را دستخوش این تغییرات در آوردن، یک دفعه دیدند اینها دارد حرکت می‌کند. این که ریسمان بود اما الآن تبدیل به مار شده دارد همین طور حرکت می‌کند **(وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ)**<sup>۱</sup> به موسی ما گفتیم حالا تو عصایت را ببانداز، این عصا تمام افک، افک یعنی خلاف، افک یعنی خلاف واقع، یعنی تهمت یعنی مسأله خلاف حق را مطرح کردن، آن افک آنها را بلعید، آن خلاف واقعی که آنها بوجود آورده بودند آن را گرفت بلعید. یعنی وقتی آن عصا را انداخت یک مرتبه تمام آنچه را که آنها، همه آنها را خورد و مردم دیدند دیگر چیزی نماند. درست نشد. و وقع الحق و بطل ما كانوا يعملون. اینجا موقع امتحان است. بسیار خوب موسی آمد این عمل را انجام داد، سحره آمدند این عمل را انجام دادند، نتیجه کار چه شد؟ نتیجه این شد که غلبه با موسی شد. اینجا مردم باید تصمیم بگیرند. خوب دیدید دیگر، جلوی چشم همه مردم هم بود. مردم در اینجا باید تصمیم بگیرند.

دو دسته در اینجا بودند: یک دسته سحره، اینها ایمان آوردند، تصمیم گرفتند. متوجه شدند تا حالا در باطل بودند، متوجه بودند که تا به حال بر خطا رفتند و وقتی که دلیل و بینه الهی برای آنها روشن شد اینها فوراً قبول کردند؛ مطلب تمام. فرعون هم گفت: می‌گیرم، می‌کشم، تکه تکه می‌کنم. گفت هر کاری می‌خواهی بکن بکن، ما مسأله را یافتیم. این یک دسته.

دسته دوم همین مردمی که دارند نگاه می‌کنند خوب چرا قبول نکردید؟ بالاخره دیدید. شما هم دیدید، شما هم این مسأله را دیدید، شما هم به این نکته باطل پی بردید، شما هم این حق را مشاهده کردید. چرا شما اسلام نیاوردید؟ اینها دستخوش عذاب الهی می‌شوند. پس بنابراین ما می‌بینیم در اینجا شیطان می‌آید و در کنار این مسأله برای خودش دام قرار می‌دهد. در کنار این راه انبیاء و در کنار راه

---

<sup>۱</sup> ۱- سوره الاعراف (۷) آیه ۱۱۷

اولیاء این هم می آید دام قرار می دهد. تازه این دامها دامهای ظاهری است، حالا برویم توی دامهای باطنی. در مقابل واقعیت می آید مکاشفه دروغ قرار می دهد، در مقابل واقعیت می آید خواب دروغ قرار می دهد، در مقابل واقعیت می آید مسائلی را به نظر انسان می آورد که انسان خیال می کند اینها درست است. این مسأله ظاهر،

مسأله باطن هم در آنجا به جای خود. ملاک آن مبانی است. اینجاست که باید انسان در این دو واجهه و در این دو مسأله‌ای که مواجهه با حق و مواجهه با باطل است آن ملاکاتی را که آن ملاکات هیچ‌گونه خدشه بر نمی‌دارد و با موازین شرعی و عقلی آن ملاکات تثبیت شدند آنها را به کار بگیرد. اینجا دیگر شیطان نمی‌تواند بیاید جلو و لنگ بیاندازد، اینجا دیگر شیطان دستش باز می‌شود. لذا دارد شیطان از هر جایی من بر این بنی آدم وارد می‌شوم، در جلوی او قرار می‌گیرم، پشت سر او را می‌بندم، در سمت راست او واقع می‌شوم، در سمت چپ تمام راهها را بر او می‌بندم.

بر طبق روایتی داریم که شیطان نسبت به بنی آدم اصلاً مانند دم و مانند خون در رگهاست. ما به این نفس خودمان به همین وجود، به همین وجود فیزیکی از خون نزدیکتر سراغ داریم. حیات تمام سلولهای ما به واسطه خون است، این خون را قطع کنند در عرض چهار دقیقه مغز از کار می‌افتد، در عرض چند دقیقه در عرض یک ساعت قلب از کار می‌افتد، در عرض شش ساعت چشم از کار می‌افتد، تمام اعضا همان لحظه از کار می‌افتند. این خون را اگر بگیرند یکی یکی این سلولها آن ماده حیاتیشان را از دست می‌دهند، با ترکیباتی که در هوا و امثال ذلک پیدا می‌کنند، کم کم از آن حالت طبیعی خارج می‌شود و بعد متعفن می‌شوند و بعد از بین می‌روند. نزدیکترین شیء به بدن انسان و به تمام سلولهای وجودی ما خون است

که به واسطه خون آن سلولهای بدنی ما ارتزاق پیدا می کنند. خون می آید در کنار سلول قرار می گیرد، به واسطه یک مایعی که بین آن سلول را و بین خون را ارتباط می دهد آن مواد غذایی داخل در آن مایع می شوند، چون آن سلول در داخل آن مایع قرار دارد آن مکش می کند و آن غذاها را به خود می گیرد. اگر این قضیه نباشد تمام سلولها همه از کار می افتند. شیطان اینطور در وجود ماست، تصور نکنیم که ما فقط از نقطه نظر ظاهر.

این خیلی مسأله مهمی است. این مطلب را امروز بی دلیل عرض نمی کنم. این مسأله بسیار مسأله حساس و مهمی است و ما باید بدانیم که این کلکهای شیطان دستمان باشد، فریبهای شیطان دستمان باشد، به صورت پیغمبر می آید خودش را بر ما جلوه می دهد، به صورت ملک می آید خودش را بر ما جلوه می دهد.

مرحوم آقا می فرمودند: یکی از افراد آمده بود پیش یک بزرگی و گفته بود من حالاتی دارم وقتی که داشت حالاتشان را برایش تعریف می کرد، می گفت مرا این طور می برند، ملائکه می آیند مرا از زمین برمی دارند، جسم در روی زمین است روحم می رود بالا، از این مطالب هست، کم و بیش وجود دارد و آسمان اول می روم اشیاء را می بینم، آسمان دوم را می بینم تا به آسمان چهارم در آنجا مرا سیر می دهند و برمی گردانند. خلاصه حالات خوشی داریم. آن شخص گفت وقتی به آن آسمان چهارم رسیدی یک بسم الله بگو، بسم الله که کفر نیست یک بسم الله



بگو. همین که به آسمان چهارم رسیدم بسم الله گفتم یک مرتبه دیدم مرا از آن بالا همین ملائکه‌ای که با چه عزت و احترام و تکریم و تخت روان می‌آوردند از آنجا چنان با مغز از آن آسمان چهارم مرا زدند که خوردم زمین و وقتی که بلند شدم دیدم در کنار یک پیت سطل آشغال و زباله، من در آنجا افتادم و یک بوی تعفنی تمام فضای مرا فرا گرفته. یعنی محیط آلوده و لجن را به صورت بهشت و به صورت عنبر و نسرين برای انسان شیطان درمی‌آورد. این مال مجرای باطن است. خیلی باید حواسمان جمع باشد! اینطوری مسأله را آسان نگیرید، خیلی مسأله مهم است، محیط متعفن را به صورت یاس و نسترن برای ما درمی‌آورد. آن وقت همه اینها به خاطر این است که نفس آمده و مسخر شیطان شده، شیطان آمده بر او دست انداخته، آن مبانی را کنار گذاشته، آن موازینی که آن موازین را باید جامه عمل بپوشاند آن موازین را کنار گذاشته، وقتی کنار می‌گذارد خوب شیطان که یک دفعه نمی‌آید یک صورت قبیحی را برای او بیاورد، به یک صورت هیولا بیاید، به یک صورت اختاپوس بلند شود بیاید برای انسان جلوه کند. خوب طبعاً انسان فرار می‌کند، طبعاً انسان از صور وقیح و صور قبیحه تنفر دارد او می‌آید مثال انسان را مطابق با خواست خودش در می‌آورد، صور مثالی را که ما باید ببینیم آن صور مثالی را رنگ‌آمیزی می‌کند، نقش می‌بندد، شروع می‌کند به تصویر کشیدن. نقاش است دیگر، نقاش نقاش است، اصلاً معنای نقاش یعنی به هر کیفیت آن نقشه را مطابق با

ذهن خودش درمی آورد. الآن در مقابل من ساعت است این صورت ساعت را نقاش می آید و از حالت دایره خارج می کند، به حالت بیضی. این صورت ساعت را از حالت دایره خارج می کند به حالت مربع، و شکلی را می سازد. این افرادی را که فرض کنید این فیلمهایی که می سازند این فیلمها چیست؟ یک نفر می نشیند پشت میز شروع می کند صحنه سازی کردن، یک نفر را دزد می کند، یک نفر را قاتل می کند، یک نفر هم مقتول می کند، چند تا ماشین درست می کند اینها را توی سر همدیگر می زند دو ساعت بنده و سرکار را سر کار می گذارد این می شود شیطان. تمام این چیزهایی را که ما می بینیم همه می شود شیطان، همه این فیلمها شیطان است، اصلاً نه صورت خارجی دارد، کی توی آن صحنه بوده که فیلم برداشته. حالا بر فرض هم بوده به چه درد ما می خورد؟ یک نفر نشسته پشت میزی ذهن جوالی دارد، این طرف و آن طرف شروع می کند هی هیجان می دهد این قضیه را بالا می برد، می کشد، هی گسترش می دهد، هی ذهن مخاطب را در حال انتظار و توجه قرار می دهد، آخر یکی زد یکی را کشت بعد هم چند نفر آمدند گرفتند او را چند ساعت؟ دو ساعت وقت ما تلف شد و به هوارفت. این می شود شیطان این یک قسم است.

یک قسم هم صورت مثالی ما را می‌آید در آن تغییر ایجاد می‌کند. ما می‌بینیم واقعاً هم می‌بینیم، در دیدن اشتباه نمی‌کنیم، می‌بینیم ولی آنچه را می‌بینیم واقعیت است یا آنچه را که می‌بینیم او ساخته و پرداخته است!

یک روز یکی از افراد از شاگردان مرحوم آقا رضوان الله علیه بودند، من مدتی بود که یک مطالبی از او می‌شنیدم، مطالبی می‌شنیدم که با موازین نمی‌توانستم آن مطالب را وفق بدهم، نسبت به حالش می‌دیدم کم کم حال این دارد تغییر می‌کند، در همان زمان سابق قبل از زمان انقلاب این مسأله کم کم بروز و ظهور پیدا کرد و بعد سالهای بعد دیگر یک لباس عملی و جامه عملی به خود پوشید. من دیدم این حالاتشان کم کم دارد تغییر پیدا می‌کند. البته خوب گاهی گاهی مرحوم آقا تذکراتی به او می‌دادند ولی ظاهراً او ترتیب اثر نمی‌داد. یک روز به من گفت فلانی به اعتقاد شما اگر یک شخصی که در ارتباط با استاد هست خوب در زمان ایشان بود دیگر، در زمان مرحوم پدرمان بود و بعد خود این با امام زمان ارتباط پیدا کند آیا دیگر باید دوباره به استاد مراجعه کند یا نه؟! دیگر آن ارتباطش با امام زمان کافی است؟! من به ایشان گفتم: آیا آن امام زمان دستوراتی که می‌دهد موافق با دستورات استاد است یا مخالف است؟ اگر موافق باشد پس بین استاد و امام زمان فرقی نیست، دیگر نباید اطاعت بکند. چه معنا دارد! اگر مخالف هست شما باید در اینجا به فکر فرو بروی چرا دستورات امام زمان مخالف با دستورات استاد درآید؟! مگر نه این استاد است

که تو را به این امام زمان رسانده، پس چرا حالا دیگر دستوراتش مخالف است، پس تو باید در استاد شک کنی یا در امام زمان باید شک کنی؟ یک کدام از این دو تا و چون این استاد جنبه ظاهر دارد نه صور مثالی و ممکن است آن امام زمان تو صورت مثالی داشته باشد نه چهره واقعی، پس بنابراین باید استاد را فعلاً به او تمسک کنی و از او دست برداری زیرا این مورد اعتماد توست. این قضیه برایش یک قدری گران آمد. از این قضیه سالها گذشت. کم کم این حالش عوض شد، حالش تغییر پیدا کرد و من آثار کدورت و تاریکی را در چهره او می دیدم. بعداً مطلع شدیم که اصلاً این با بعضی از گروهها ارتباط دارد و با بعضی از افراد و با بعضی از مسائل و خلاصه حالا بیش از این توضیح نمی دهم و به طور کلی اصلاً مسأله اش فرق کرد و حالاتش به طور کلی تغییر کرد. یک روز من در منزل مرحوم پدرمان نشسته بودم در همان منزل بیرونی در مشهد. ایشان یکی از رفقا را صدا زده بودند گفته بود که من می خواهم تهران بروم. ایشان گفته بود برو پیش فلان شخص بگو فلانی گفته است آن امام زمانی را که شما می بینی آن امام زمان نیست بلکه او شیطان است. ما این مطلب را به شما گفتیم تا اینکه یک وقت نیاید و بگویید بزرگان مسأله را متوجه شدند و به ما تذکر ندادند. ایشان آمد در تهران و به آن شخص مراجعه می کند، در مغازه اش می رود می بیند بله خیلی بساط خیلی مهیا است و افرادی در آنجا هستند و منتظر دستور و خلاصه عرض ادب و سایر مطالب

دیگر. ایشان خیلی صریح و جلوی همه این مطلب را می‌گویند که فلان شخص به شما پیغام داده و اینطور گفته. خیلی منقلب می‌شود و سرش را پایین می‌اندازد. وقتی آن شخص برای من تعریف کرد بعد سرش را بلند کرد و گفت نخیر، ایشان اشتباه می‌کند، من اشتباه نمی‌کنم. خوب و بعد به همین کیفیت قضیه جلو می‌رود و جلو می‌رود در حالتی که خوب مسأله از نقطه نظر فنی و از نقطه نظر حجت برای او تمام شده بود. در یک مجلسی وقتی که من با او صحبت کردم این مسأله را برای او تمام کردم. ولی در اینجا می‌بینیم که مطلب چطور است، می‌رود دوباره همان قضیه قضیه سحره. قضیه روشن شد دیگر. خوب چرا قبول نمی‌کنی وقتی که مسأله روشن می‌شود، وقتی مسأله واضح می‌شود، خوب چرا قبول نمی‌کنی؟ البته خلافت هم بوده که یک همچنین مطلبی اتفاق افتاده. بعد وقتی که مسأله روشن می‌شود آن طرف قبول می‌کند و بعد راهنمایی پیدا می‌کند و بعد راهش باز می‌شود و در همان طریق قرار می‌گیرد. این قضیه قضیه شیطان و این قضیه قضیه امتحان است و این یکی از اسرار الهی است.

یکی از اسرار الهی این است که به همان کیفیتی که یک ولی خدا یا امام علیه‌السلام در مسیری حرکت می‌کند و به آن کیفیت و به همان طریق مردم را راهنمایی می‌کند شیطان می‌آید مانند او مطلب را برای این گروه بیان می‌کند و برای این گروه روشن می‌کند. امیرالمؤمنین لشکر به سمت شام بسیج می‌کند، معاویه از آن طرف لشکر

بسیج می کند. امیرالمؤمنین می آید نماز می خواند، نماز جمعه می خواند، با تمام افراد. معاویه هم می آید آن طرف نماز می خواند، نماز جمعه می خواند. امیرالمؤمنین می آید در اینجا با قرآن استناد می کند همین عمر و عاص می آید قرآنها را بر سر نیزه می کند این شیطان است دیگر، شیطان می آید این کارها را انجام می دهد.

در زمان خلافت قضیه چه بود؟ قضیه مگر غیر از این بود که همین کثرت جمعیت آمد حق را از امیرالمؤمنین غصب کرد و آن سامری و عجل او، گوساله و عجل او، عمر و ابابکر را آورد بر خلافت نشانده؟! مگر همین جمعیت نبود؟ امیرالمؤمنین نان جو می خورد این عمر هم نان و سرکه می خورد. هان این هم همین را می خورد، مردم هم می دیدند. او که نمی آمد بوقلمون و فرض بکنید قرقاول از هندوستان بیاورد برایشان، نه می خورد و جلوی مردم هم تظاهر می کرد. و تمام این. اما وقتی که نوبت به حق می رسید و وقتی که می آمد آن شخص از او سؤال می کرد در جواب آن مسائل می ماند. خوب به جای اینکه حق را بدهد دستش، نه نمی داد. چرا نمی دهی؟ چرا حق را به علی نمی دهی؟ چرا می گویی لا اتحمله حیاً و میتاً زنده و مرده ام نمی توانم این حکومت علی را تحمل کنم. چرا؟ اینها همه شیطان است. آن نان و سرکه ای که این می خورد، اگر دنیا را برلیان می کردند و در انگشترش قرار می دادند، اینقدر برایش لذت بخش نبود، آن ریاست، آن التذاذ نفسانی که به واسطه

حکومت بر مردم برای انسان پیدا می‌شود، نه غذا می‌تواند به آنجا برسد، نه سایر لذات می‌تواند به آنجا برسد. آن کیف نفسانی که برای شخص است اینها نباید ما را گول بزند. باید مطابق با موازین و مبانی انسان حرکت کند. حالا این نحوه عمل کردن اینکه یک روز مسأله تغییر پیدا می‌کند فردا آن طور می‌شود، پس فردا اینطور می‌شود، در حرکت یک عبد نباید اثر بگذارد.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند به همه افراد در زمان قبل از انقلاب، در آن زمانی که با مرحوم آیت الله خمینی در آن مسائل انقلاب با هم همکاری داشتند، تشریک مساعی داشتند، افرادی که وارد در این گروه می‌شدند و در آن جریان خاص ایشان و ارتباط بین مردم با آن به اصطلاح مبداء برای این حرکت فراهم می‌کردند، شرط اصلی را عبودیت و اخلاص در عمل می‌دیدند، می‌گفتند که عملت همیشه باید خالص باشد، در هر حرکتی که می‌کنی باید خلوص نیت را حفظ کنی. اگر یک روز این حکومت به نتیجه رسید نباید توقع داشته باشی که تو را وزیر و وکیل کنند! نباید توقع داشته باشی که تو را رئیس مجلست کنند، نباید توقع داشته باشی. عملت را الآن باید درست انجام بدهی بعد حرکت کن. اگر نمی‌توانی نیا. الآن عملت را باید خالص کنی، فردا آمدند گفتند آقا ما به شما نیاز نداریم، نیاز ندارید که نداشته باشید، نباید ناراحت بشوی، نباید بگویی چون من در زندان رفتم پس حق با من است. التفات می‌کنی. نباید بگویی چون من شکنجه دیدم پس من باید بشوم

رئیس، وکیل و وزیر. از این چیزها نباید باید بگویی. چون این انقلاب بدست من بوده، اگر یک شخص دیگر که اصلح از من و افضل بر من است نباید بیاید جای من را بگیرد. نه اگر این کار باشد اینکار مال نفس است، خوب با بقیه چه فرقی می‌کنی؟ بقیه افراد در انقلابات، در تبلیغات، در بیا و برو در سایر کشورها می‌آیند جلو برای کاندیداها زحمت می‌کشند، پول می‌دهند، خرج می‌کنند که وقتی که این جناب شد کاندیدا فلان کار انجام بدهد. الحمدلله این که در ما نیست حالا مربوط به کشورهای دیگر فلان کار را انجام بدهد، فلان جنس را رد کند، فلان تسهیلات را فراهم کند، فلان مال را چه کار بکند. اینها، این بازاریها و این طرف و آن طرف و کارخانه‌دارها و اینهایی که فرض کنید در سایر کشورها می‌آیند برای کاندیداها مسائلی را به وجود می‌آورند، تبلیغات می‌کنند و چه و چه می‌کنند، مقصودشان چیست؟ برای رضای خداست؟ آنی که این کاندیدا را می‌آید به رأس می‌نشانند برای رضای خداست، خدای توی کار اونها نیست. او فقط برای اینکه وقتی که او می‌آید او را وزیر بکند، او را وکیل بکند، او را منشی بکند، او را فرض کنید که موانع و مسائل طبیعی را برای او بوجود بیاورد برای این کار می‌کنند.

اما مرحوم آقا از اولین حرفی که به آن فردی که می‌آمد می‌زدند از آن اول گرفته تا بقیه دقت کنید از آن اول تا بقیه اول حرفی را که می‌زدند این بود که اگر نیت برای خدا نیست نیا! اول برو نیت را خالص بکن، با نفست و برو، مطلب را پایین



و بالا بکن. وقتی که این مسأله برای تو تثبیت شد، وقتی که نهایت قضیه برای تو روشن شد، بنا را بر این بگذار که یک مسئولیت به تو نخواهند داد. بنا را بر این بگذار که یک نفر تکریم تو را نخواهد کرد، بنا را بر این بگذار که یک نفر کمترین احترامی به تو روا نخواهد داشت، وقتی که دیدی حالا مساوی شد، حالا پاشو بیا آن وقت چند نفر می آیند؟ هیچی یک نفر هم نمی آید آن وقت بیا، این می شود «لایدبر العبد تدبیرا» بنده نباید تدبیری برای خودش در حکومت داشته باشد که اینکار را بکنم برای این، این عمل را انجام بدهم. برای اینکه به این نتیجه برسیم این عمل را انجام بدهم. برای اینکه به این منفعت برسیم! نه عبد می گویند آقا برو جلو برو، بگویند: بایست. بگویند: حرکت کن، حرکت کن. عبد است بروم اینجا. چه کار دارد به اینکه الآن به نتیجه می رسد یا به نتیجه نمی رسد. چه کار دارد به اینکه اگر من این کار را انجام بدهم چه منفعی بر من مترتب خواهد شد. به این کار ندارد. چرا کار ندارد؟ چون به یک مطلب اهمی مشغول است او دیگر. تمام این حکومتها را ربات می بیند. او تمام این افراد را مهره می بیند اون تمام این جریانات را فقط در یک مسیر و یک نهی که آن نهی در حال حرکت است و می خواهد به دریا برسد. او دارد به دریا نگاه می کند، او دیگر فرد نمی بیند، او دیگر نماینده نمی بیند، او دیگر وکیل نمی بیند، او وزیر نمی بیند، او رئیس جمهور نمی بیند، او رهبر نمی بیند، او هیچ کس را نمی بیند، و فقط خدا را می بیند و بس. همین. آمدند بردند

شکنجه‌اش کردند. بودند از این افراد! از این افراد بودند. خدا رحمت کند مرحوم آیت الله دستغیب را، ایشان از جمله افرادی بود که من می‌توانم بگویم ایشان مصداق این قضیه و این مسأله بود. بسیار مرد بزرگواری بود و من از این جهت اسم ایشان را می‌برم که خوب البته نسبت به دیگران اطلاع کافی ندارم. ولی چون ایشان را می‌شناختم و می‌شناسم و مقامات ایشان برای بنده محرز است، از این نقطه نظر ایشان از زمره این افرادی بود که به این مطلب مرحوم آقا توجه داشت؛ بارها می‌فرمود: در شدائد هر وقت شیطان می‌خواهد بیاید و برای من شبهه‌ای ایجاد کند آن کلام آقا سیدمحمدحسین در ذهن من می‌آمد که آقا نیتت را اول خالص کن بعد بیا! این همیشه جلوی من را می‌گرفت. خیلی خوب است دیگر. مسأله خیلی مسأله مهمی است تا اینکه یک نفر تمام این زحمات را برای این انجام می‌دهد که وقتی که به نتیجه رسید فلان پست را پیدا کند، فلان مقام را پیدا کند، اگر در فلان قضیه کاندیدش نکردند دیگر قلم را بردارد و هر چه می‌خواهد در روزنامه نثار کند. این می‌شود حکومت غیر انبیاء. حکومت انبیاء در آن عبودیت است، حکومت انبیاء حکومت مالک اشتر است، همین مالک اشتر فرمانده بود اگر در یک جا امیرالمؤمنین می‌گفت مثل یکی از افراد برو، فرمانده کسی دیگری باشد، خم به ابرو نمی‌آورد، خدا را هم شکر می‌کرد، خدا را هم شکر می‌کرد، الحمدلله راحت شدیم. حالا بالاخره علی یک وظیفه به گردن

ما انداخته، حکومت انبیاء حکومت محمد بن ابی بکر بود که از طرف آن حضرت والی مصر شد. حکومت انبیاء حکومت اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بود، حکومت سلمان. سلمان کیسه نان خشک را انداخته بود روی دوشش سوار الاغ شده بود، یک چوب هم دستش گرفته بود آفتابه این آقا حاکم عراق شده مثلاً آمده، از طرف عمر آمده بود، می خواهد حکومت عراق و مداین و اینها را و ایران و همه اینها در زیر سلطه جناب سلمان بود دیگر، سوار الاغ کیسه نان پشتش و آفتابه، آمدند به او گفتند: حاکم را ندیدی دارد می آید؟ آمده بودند به استقبال. گفت: کی؟ گفتند: سلمان. گفت: چه کارش دارید؟ گفت: هیچی آمدیم به استقبالش گفت: حالا دارالاماره را به من نشان بدهید. گفت: خود من هستم. اینها با آن مبانی آمده بودند به استقبال حاکم دیدند همه چیز به هم ریخت. این یک فرض بکنید که درویش فقیر آسمان جل آمده اینجا و می گوید من حاکم! شما چه می خواهید؟ شاخ می خواهید؟ شما کلاه کذا می خواهید؟ شما الماس کوه نور و دریای هند و این حرفها می خواهید بنده روی سر و تاجم بگذارم؟ اینجور در میان مردم با افتخار و با عزت و با رفعت و اینها حرکت بکنم این است؟ نه.

پس کلام امام صادق علیه السلام اینجا دیگر کم کم معنای خودش را پیدا می کند. در مسائل حکومتی از یک طرف دقیق ترین و ظریف ترین مبانی عقلی و توحیدی و اسلامی باید مد نظر قرار بگیرد، و از طرف دیگر این تدبیری نباید داشته باشد. در

مقام عبودیت باید باشد. عملش را باید برای خدا انجام دهد. حالا این کارهایی که دارد می‌کند به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد، به او مربوط نیست. حالا این عملی را که دارد انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد، به فکر فردا چطور باشد، یک کاری بکنیم، اینجور یک کاری بکنیم، اون جور غلبه بکنیم، حریف را کنار بزنیم، نه این تدبیرهایی که منبعث از نفس و تخیلات نفس است، این تدبیرها در نظام حکومتی اسلام جایی ندارد.

امیدواریم خداوند متعال در فرج آن حکومت واقعی و ولی همه ما امام زمان علیه‌السلام تعجیل بفرماید و ما را آماده، آماده، امام زمان که را می‌خواهد؟ امام زمان افرادی را می‌خواهد که با همین مرام و با همین مبانی جلو آمدند و حکومت او را قبول می‌کنند، نه با افرادی که داخل در یک احساسات هستند و داخل در یک تخیلات و مبانی. آن که الآن همه ما همین طور هستیم. حکومت امام زمان حکومت حق است و ما باید از خدا بخواهیم که آن مبانی توحیدی و واقعی را قبل از ظهور حضرت در ما متحقق کند که ما بتوانیم آن منافع و الطاف و آن فایده کامل و فیض کاملی را که حضرت متوجه افراد می‌کند بیش از پیش و بیش از همه ما بتوانیم از آن استفاده کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد